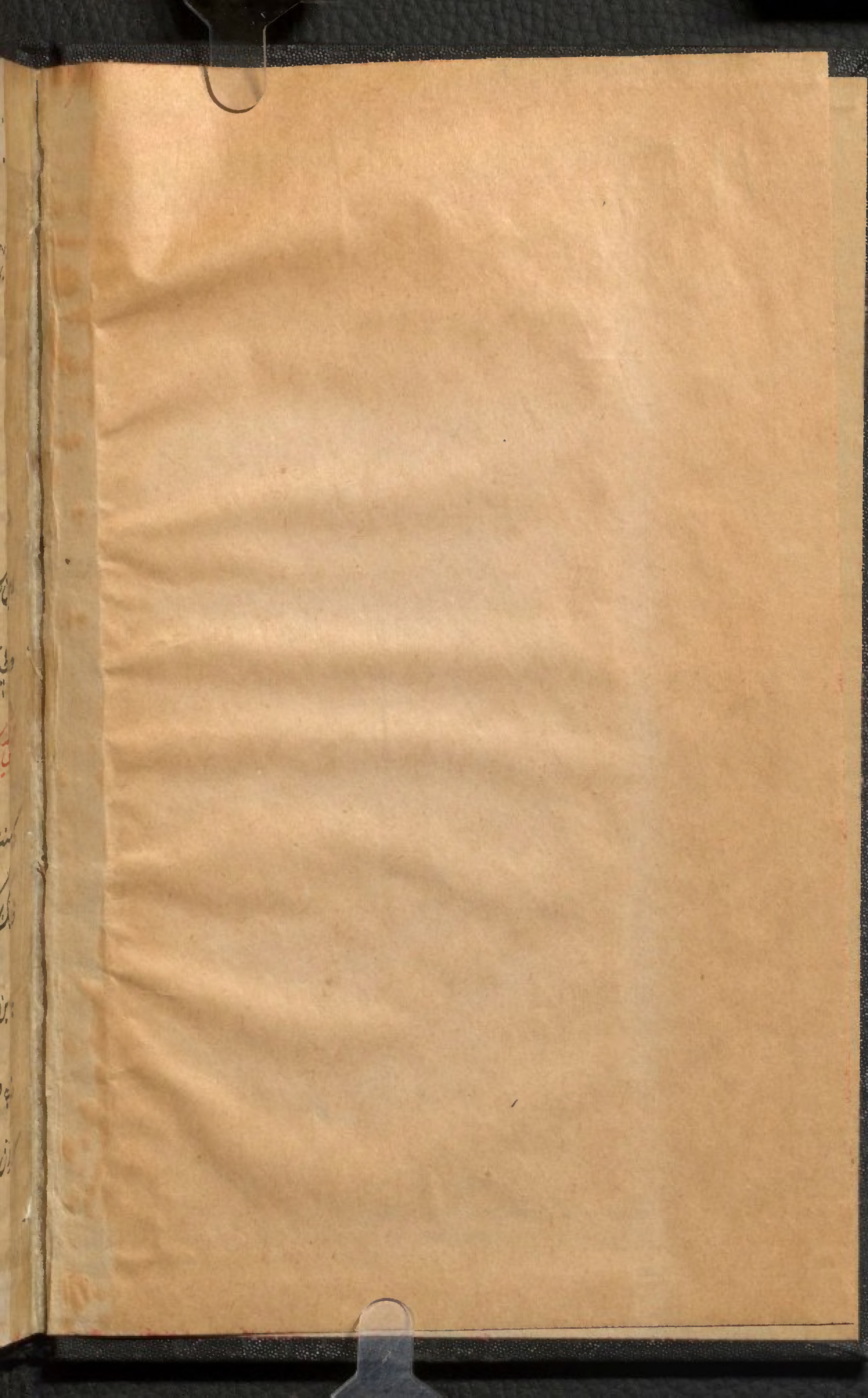


مقداریه

Lucknow
16. XI. 26.
W. I.

بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله‌ایست در تحقیقات سایر اوزان شرعیه

و طیبته مشتمل بر رساله مقدارالدیه از میر محمد مؤمن

حکیم استرابادی نظم محمد قطب شاهان شهریار عادل کامل

که منت از وجودش بر همه خلق ست یزدان را

فلک بر گرد قطب خویش نازش میکند صد نازش

بدین نسبت که هم نام ست این قطب جهانبان را

زهی قطب فلک قدر یکه گرد و بان همه دینی

گران مایه دری گوهر او ندیدی بحر او مکان را

مقدمه در بیان مجملی از مقصود بدانکه درین رساله
مقدار بعضی اوزان را که در کتب عربی و فارسی
و لغت یونانی و سایر کتب اطبا و شرعیه مشهور متعارفست
آنرا اصل ساخته و بعضی اوزان دیگر که غیر متعارف
اند همچون اوزان متعارف تعیین بخشیده ذکر کرده میشود
می آید فصل در بیان جزو اوله مقدار مشهوره که باصل
انها اشارتست و در بیان آنچه در ضمن جزو اوله مذکور
از اوله آوله ذکر آنست حبه از اوزان که بحبه مشهور
در اعتبار آوله از حبه است و وزن آن مقدار
یک جو است میانه کذا فی الصحاح والقاموس
طسوج از جزو اوله مذکور طسوج است که بفارسی
تسوج گویند و وزن آن مقدار دو جو میانه باشد

بدانکه

کذا فی القرابادین قلانسی والصحاح والقاموس

قیراط ~~قیراط است و آن~~ مقدار چهار جو است کذا

فی القانون والصحاح والقاموس والذخیره پس حبه

نیم قیراط است و طسوج نصف قیراط است او به

باقی اوزان نیز از جمله خطه او معلوم خواهد شد

خرنوب نیز در اوزان بعضی واقع یا مذکور

میشود و خرنوب سه را در جوامع الادویه

و در ذخیره وغیره همان یک قیراط گفته اند

گنجی که در بعضی بلاد مستعمل است مانند آن لد طسوج

مقرری نیز و از قیراط کمتر ظاهر شد و سعد لد

و نیم جو مانند است **دانق** که بفارسی دانک گویند

و آن سه قدار دو هشت حبه است كذا فی الصحاح والقاموس

و غيرهما و در بعض كتب ثقه مذكور است كه دانق نزد

اهل يونان دو خرنوب است پس نزد اهل يونان نيز

دانق هشت جو خواهد بود به نسبت الدانق

بالمذكورات بديهی لان القيراط نصف الدانق

والطسوج كه نصف قيراط است والحبة نصف

الطسوج فالحبة ثمن الدانق والطسوج

ربعه والقيراط نصفه و در بعض كتب طب

ترمسيته نيز واقع است ثمن مثقال بضم تاء

فوقانی بار درختی است كه تخم آن چند تخم

وطرف دالف باقلاعه رضی است و آن دو

بادامی

دو قیراط است کذا فی القاموس والجوامع وذخیره
وقانون ابوعلی در اوزان مذکور است و مقدار
آن را سه قیراط گفته که دوازده جو باشد و در جوامع
الادویه آورده که نزد حکماء یک حبه است
از چهار حبه درهم که یک دانگ و نیم باشد کذا
فی الذخیره و نیز در ذخیره گفته که سامونا
یک جزو و نیم است و نزد بعضی سه قیراط است
و در ذخیره گفته که نواة دو دانگ است بوزن
یعنی خسته
ذره و در جامع الادویه گفته که نواة سه مثقال است
و بعضی گفته که نصف درهم است و این قول
محقق و صواب نزدیک تر است و در ذخیره گفته که

بولوس یکدانگ است بوزن درّه و در قرابادین

فاضل فلان سے مذکور است که بولوس شش یکمثقال است

و یا هفت یک مثقال شاید این اختلاف نسبت

باستعمال شهرها یا زمانها مختلف باشد چنانکه

در قیراط بعض دیگر نیز گفته لند **درهم** لند و اولیم

مذکور درم است که بفارسی درم است و آن مقدار

چهار و نیم و ثلث حبه است کذا فی الصحاح والقاموس

شیخ جمال الدین در قواعد گفته که اگرچه لند ایم بحد

وزن مختلف بود **امّا** در اسلام برین وجه

قرار یافته که هر یک درهم شش دانگ باشد

و هر یک دانگ شش جو میانه باشد و در ایام جاهلیت

[illegible]

درهم چند قسم بعضه لذا لجمله یک قسم درهم را طبری
گویند بطبریه که بعضی از بلاد شام است
واین قسم درهم سکه بعضی چنانکه درهم چهار دانگست
که شش دو جو باشد باقلاء یونانی نیز در حجم
بعضی از اوزان کتب طب مذکور شده و در جامع
الادویه و ذخیره وزن آن راست و چهار جو بیانی
گفته که نصف درهم باشد و باقلاء مصری
در جامع مذکور است چهار و هشت جو گفته اند
که ربع درهم باشد و باقلاء اسکندری
را نه قیراط گفته که شش و نیم جو باشد و مثقال
از اوزان اصطلاح مشهور است که آن بوزن نخست

و هشت جو است و چهار حصه از یک جو که آنرا هفت
برابر کنند و در کتب معتبره لغت و فقه و
طب بیان یافته که یک درهم نیم مثقال است و یکحصه
از پنج حصه مثقال و یکمثقال مقدار یک درهم است
و سه سبع از هفت سبع یک درهم است چنانکه
ده درهم مقدار هفت مثقال شود باید که

ملاحظه و احتیاط ملحوظ دارد و بندقه در حساب اوزان
مذکور میگردد مقدار یک درهم است و بعضی بندقه
را یکمثقال گفته اند و در مجامع مذکور گفته جوزه
تبطیه عبارت از بندقه است و در ذخیره گفته
که جوزه تبطیه یکمثقال است و در بعض از کتب طب

درهمی مرز را مذکور شده اند در اوزان و در جواهر

الالفاظ گفته که یک مثقال است و نیز در جواهر آورده

که بعضی گفته اند که درهمی فارسی در است و درهم

را عرب ساخته اند و درهم گفته اند قلیمون دو

مثقال است و جامع الکبیر سه مثقال است و جامع الصغیر

دو مثقال کذا فی الذخیره و در بعضی لغات اوزان

صاحب جرجیر نیز مذکور شده آنرا دو حصه گفته سه

حصه مثقال بیان کرده اند استار لزم الف

مذکور مشهور تر استار است و صاحب صحاح

و قاموس استار را چهار مثقال و نیم گفته و در بعضی

استار را ختم کرده بیار است و تحقیق این است

که شش درم و سه حصه از هفت حصه یک درم باشد

و قانونچه نیز در بیان اوزان طب مذکور است که در

و در جامع اللغة است که آن را شش درم و نیم گفته و نیز

در جامع الادویه که سنجل شش درم است و شیخ در

قانون فرموده که سنجل دو استار است و صاحب ذخیره

گفته که سنجل هفت درم است و نزد بعضی

دو استار و جوزه مطلقه بنا بر الحجه از جامع

اللغة است و ذخیره نیز مذکور است نه درم است

و نزد بعضی چهار مثقال است و جوزه [illegible]

شش درم است و خرجه را در جامع [illegible]

چهار مثقال گفته مبلغه را گفته که [illegible]

و از

ولذا عدل بقدر چهار مثقال و توله لذا اوزان

متعارف هند و سه وکن بیست کاسه در وزن

بود دویست و پنجاه دو جو موافق آمده و بجهت

تفاوت جوها در بزرگی و کوچکی گاهی کمتر لذی

لوجه و گاهی بچند جو بیشتر لذی بنابر آنکه هم

دویست و پنجاه و دو جو باشد یکتوله مجیدارم دسته

قیراط خواهد بود و حب مثقال سه مثقال و نیم و سه

قیراط اوقیه و بالضم منکرنیند آنچه در صحاح و

قاموس مذکورست یک استارست و هم بحثی لذ

سه کتابی یک استار و در ذخیره و جواهر الاهم.

و کجایند مذکورست که اوقیه به حساب مثقال گفت

مثقال   و نیم است و بحساب [illegible] ده درم و پنج بخش

از هفت بخش یک درم است و در صحاح گفته که

اوقیه در حدیث بمعنی چهل درم واقع شده

است یک اوقیه پیش از این در زمان گذشته

بود اما درین وقت آنچه در میان مردم متعارف است

و مدار استعمال اطبا بران است یک اوقیه

ده درم است و پنج حصه از هفت حصه یک درم

کتب طب قوابیس یک اوقیه و نیم است و پنج

فالنج و مشعوکه قوابیس از دو جزء رشتیل

درهم است و وزن شراب یک اوقیه و نیم درهم است

و ثلث و از عجم الف اوقیه ربع است

نیز در بعضی اوزان مذکور است و در قانون آنرا

شانزده درهم گفته بنجم رطل لازم از مشهور

نه که آن اشارت شده رطل است و بحساب نوزده مثقال

مثقال و بعضی بحسب صحاح و قاموس که از این رطل

رطل عراقی است که در بغداد و آن حدود

مستعمل است و شیخ در قانون تصریح که رطل است

اشارت است و بیان شیخ نیز بنا رطل موافق است

و در کلام فقهای عظام چنین حضرت شیخ

جمال الدین مطهر حلی در کتاب تحریر و شیخ

زین الدین در شرح لمعه تصریح کرده در رسم بیان

نه و بحساب مثقال نوزده و یک ثلث و در کلام

فقهای حرمین رطل دیگران غیر از عراقی مذکور

ملحوظ و آن دو رطل مکی و مدنی است و رطل

مکی را دو برابر عراقی گفته اند و رطل مدنی

را یک رطل و نیم عراقی بیان نموده اند چنانچه یک رطل

مدنی یکصد و هفتاد و پنج درم باشد و در بعض کتب طب

طوطون یا طولون و در بعض اوزان مذکور

و در ذخیره و در جوامع اللذة مذکور است که آن

اوقیه است همچو قوطول و قوطیل هفتاد و دو مثقال

وایضا در جوامع اللذة آورده که ناطل نصف

رطل است و معطون کبیر سه اوقیه است و معطول

صغیر شش درهم است و در قانون نیز بهمین وجه

مذکور

مذکورست و نیز در جوامع الادویه چند دفعه باکمی قلیل

سکرجه صغیره سه اوقیه است و سکرجه مطلقه

شش استارست و قوطولی نیز بدان اوزان کیست

طلب بلکه درست و شیخ در قانون گفته که آن از روغن

زیتون نه اوقیه است و از شراب ده اوقیه و از

عسل سیزده و نیم اوقیه من از اوزان منصوره

منست که در زبان عرب منا نیز گویند و من

دو رطل است کذا فی الصحاح والقاموس وهذا

اللغة و به اطبق کلام اطبا و شیخ در قانون

من را چهل استار نوشته و صاحب ذخیره

من را بحساب درهم دویست و پنجاه

ن سوس

وهفت درهم و مکی تا سه لذ حقه یکدرهم گفته و
به حساب مثقال یکصد و هشتاد و به حساب سیر رطل
دو رطل بغدادی و به حساب استار چهل استار
و به حساب اوقیه بیست و چهار اوقیه من مکی
هشتاد درم است و من اسکندری سی اوقیه
و من هند چهار سیر هند است و سیر اکبرشاهی
و سیر جهانگیری سی و شش سیر شاهی و من ایلخانی
و من مصری راتل نیم اوقیه و من رومی
بیست اوقیه و من مکی دو دست و شصت درهم
و کلام فقها معنی من ظاهر است
کتب فقهیه مذکور پیمانه است برابر

باشد یکی بر آن بتقریب تحقیق زکوة مال و زکوة فطر

و نیز بعضی کفارات و غیر آن مُدّ بنا بر آنچه در صحاح

و قاموس مذکورست دو رطل عراقیست و نزد معتبرین

فُقها دو رطل و ربع عراقیست و از جملهٔ اوزان

نزدیک بهمین که در کتب طب مذکور گشته دو رق است

و در جامع البغدادیه دورق را سه رطل گفته که یک من و نیم

باشد کذا نقله الشیخ و قسط عسل دو رطل و نیم است

رَهَز که عبارت از کوزه باشد سه رطل گفته

و نیز گفته که مَاین است و پنج است راست و

صاحب ذخیره نیز موافق جامع البغدادیه گفته و هم در قانون

نقل نموده که آبان عسل سه رطل و نیم است و آبان

روغن یکمن و نیم است **کیلچه** از اوزان اصفهان مشهور کیلجه است

و کیلچه بنابر آنچه در صحاح و قاموس تحقیق شده پیمانه ایست

بقدر یکمن و هفت حصه از هشت حصه یکمن است **قابلوق**

نیز در بعضی کتب مذکور است و در صحاح الادویه گفته که

آن مقدار دو من است **وجیره** سه و هشت رطل و ثلث

رطل که مقدار چهار قسط هر قسطی رطل و نیم

سدس باشد و جیره مطلقه بیست و چهار قسط است

و بعضی قسط را ذکر کرده مستعملاً و شیخ در قانون

فرموده **صُبَّعِرس** از زبیب نه رطل است

و از شراب ده رطل و از عسل بیست و سه رطل و نیم

صاع نیز پیمانه ایست که در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه

نبی

شامی لیکن در بعض حدیث مذکور کرده‌اند بنا بر
این فقها در بعضی مباحث کتب تحقیق آن نموده
اند و صاحب صحاح و قاموس صاع را چهار مد گفته
اند پس بتقدیر موافق مد صحاح و قاموس صاع
هشت رطل خواهد بود و صاع پیغمبر علیهم الصلوات والتسلیم
تحقیق شده که چهار مد است و مد بقول فقهای
امامیه دو رطل و ربع عراقی است و حساب درهم
یکهزار و یکصد و هفتاد درهم میشود و بنا بر تحقیق که صاحب
قاموس در باب صاع نبی علیهم الصلوة والسلام کرده‌اند
بعضی علما نقل نموده و گفته‌اند که صاع نبی
صلوات الله علیهم السلام آن قدر است که آدمی دست‌های
ری در بزرگ و کوچک برابر باشد و معتدل چهار مرتبه

هی دست خود را بر پستانی و **سکوک** دو ارده سیر للذا وزان الام

اصل مکوک است و بنا بر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است از جمله

پیمانه است بقدر سه کیلچه و در بعضی کتب فقه مذکور است

که مکوک پیمانه است بقدر دو صاع و نیم و آن نیز بقدر

سه کیلچه مطابق است **قفیز** نیز از جمله اوزان حاکم

بزرگ است و صاحب صحاح و قاموس گفته که آن هشت مکوک است

و صاحب ذخیره گفته که قفیز نجن بزرگ است و آن هشت

مکوک باشد و بکیلچه بیست و چهار کیلچه است **قنطار**

نیز از جمله اوزان عالی بزرگ است و صاحب صحاح گفته که بعضی گفته‌اند

که یکصد و بیست رطل است و بعضی گفته که قنطار آن قدر طلا است

که یک پوست گاو از و پر کنند **وطالیون** نیز

بزرگ است و در جواهر اللغه به زرجالی و فرا ابارکن فلک

طالیطون

کفته لکلام بمکیده ولیت نیم رطل است جوباین
نیز از جمله اوزان شی بزرگست دلدق لوح
وجامع زنجانی در ذخیره مذکور شد که جوبانی
شش قسط روی است و قسط ربع لیت اوقیه
زوزق الطالیقی از اوزان بزرگست و آن
هشت جوبانست کذا فی القانون والخمس
دلوق نیز از جمله اوزان بزرگست وعلق
اصحاب دواسکی بیانی یافته که مقدارش شصت
صاع است و بعضی مقدار آن را یک سیر نیز آمده
وقر مقدار یک شتر بار کراب بنا بر اعتبار
معتبرین علماء اکما ثبتند به حساب رطل یک هزار

و دو لبت رطل عراقی است **فائده** در بیان

پنج وزن سنگ با آنچه مقرر نمایند که باین پنج یکی

تنگه سنگ دیگر **دیگر** بجهت وزن داخل سازند

در یک تا صد هزار الند قسم وزنها که این پنج سنگ

لذان وزن مقرر داشته اند **وزن اجناس**

نوع تخفیف بدین طریق مثلا اگر لذ درهم یک قدر

یکدام **دویم** بقدر سه درم **سیوم** بقدر نه درم

چهارم بقدر بیست و هفت درم **پنجم** بقدر شصت درم

فائده در بیان میل و فرسخ و برید

غیره که در میان مسافت راه های ملکها مقرر گردد

و میل که کمتر از فرسخ و بیش از بیست است

اهل فقه عرب آن قدر مسافت است که در زمانی
هموار زنان و مردی که رفتن ایشان بحد اعتدال
باشد نه کم باشد و نه بسیار تیز باشد تا آنجا توانند رسید
و میل را بحساب ذراع چون بقدر چهار هزار
ذراع یافته اند بر مقدار چهار هزار ذراع مقرر
نموده اند و میل هاشمی نیز گویند بسبب آنکه
میل را بحسب ذراع مقرر نموده اند فرزندان
هاشم و ذراع در میان میل مذکور شد عبارتست
از ابتدای ساعد است آنرا بزبان عربی
مرفق گویند و بزبان فارسی آرنج خوانند
تا سر انگشتان و چون گز قدیم الایام بهمین

مقدار معهود داشته اند و ذراع بمعنی گز استعمال

کرده اند چنانکه مشهورست و لیکن ذراع در عرف اللغة

و کلام فقهاء برین وجه است که مقدار شش قبضات

یعنی شش مشت با انگشتان غیر انگشت شهادت یعنی تر باید

متصل ساخته مثل حظه نمایند و این مجموع بقدر بیست و چهار

انگشت خواهد شد که از جانب پهنا یکدیگر گذارند

و پهنائی هر انگشت در کلام فقها و بواسطه زیاده

و کمی ضبط شعیر که پهنائی هر انگشت بقدر شش جو است

میانه صفت موست لذا اسبان یا بو و فرسخ

که بفارسی فرسنگ گویند به حساب میل سه میل است

و به حساب گز دوازده هزار گز و میل بقدر ثلث

یک

میل است و بحساب گز یک یک [illegible] ولقد چهل

و هشت هزار گز خواهد بود و بباید دانست

سفری که بحکم شرع شریف دران قصر صلوات

باید کرد و نزد فقهاء امامیه مسافت

آن سفر هشت فرسنگ باشد ازین فرسخی که بیان شده

و بحساب ذرع بود و شش هزار ذرع ملکی

ملک درجه اثنا عشرون فرسخ و تسع فرسخ

و هر دیناری که مثقال و هر مثقال [illegible] لذا الجمله

هفت و نیم تولچه [illegible] بوزن گجرات کان هذ

الحاشیة مکتوبة علی شرح الوقایة

و هر دیناری بوزن صد دانه جو و هر درهم بوزن

هفتاد دانه جو و نصاب ذهب بوزن آن دو هزار
جو بوزن جو ابنوسر رتی سه جو است و هشت رتی را
یک ماشه و دوازده ماشه را یکتوله پس یکتوله دو
صد و هشتاد و هشت جو باشد و دو صد و بیست درم
بوزن مذکور عبارت است از چهل و هشت توله و هفت ماشه
و دو رتی و دو ثلث رتی و بیست مثقال عبارت است از
دو رتی کم هفت توله و نصاب زر بیست مثقال بوزن
دهلی هفت و نیم توله والواجب ثمن توله
و نصف ثمن توله و نصاب نقره پنجاه و نیم توله
والواجب یکتوله است و حساب سیر شرعی
بوزن چهار صد و نود جو ملحوظ المثقال الذی
هو الدینار عند علمائهم مایة شعیره و
چهل مثقال است بوزن حضرت دهلی
ودرم شرعی در حضرت دهلی چهار ماشه است

لذرہ شعیر یکے تلہ ملیتو هذا کلمت وجدت
علی شرح وقایہ شیخ عطاء اللہ کهوسے
مکتوبة من یده الا ما نقلت من الجلبی
وسیر شرعی بوزن یکدرم است که یکمن باشد ویکدام
بوزن طبعی پنجدرم است و هر درمی شست نخود وسط
ودانک یکدرم است و دانگ چهار نخود است و شش دانک
یکمثقال که بست و چهار نخود باشد و پنجدانک یکدرم است
که بست نخود باشد وتوله دو نیم مثقال است که شصت نخود
باشد ومن طبعی یک سیر اکبری است که بوزن سی دام باشد
ورطل بغدادی ومن بغدادی طبعی
ودرم شرعی بوزن یکدیگر برابر باشند وماشه
هفت سرخ است وفلس سه قیراط است تانک پنج
حصه سیر شاهجهانی است که سی و سه ونیم سرخ باشد و
دینار یکمثقال است وتوله دوازده ماشه است که دو درم

مثقال باشد و نخود و بعضی گویند نیم نخود **و ملعقه** چهار
مثقال است **و سیر** نیز یک لب و یک ماشه است که یکصد و
شصت و هشت نخود باشد که قریب چهار مثقال و یک ربع مثقال
می‌شود **و درم شرعی** دو نیم تولچه و یک دانگ ماشه **بعضی**
نیم ماشه شمرده لهذا **المثقال** عشرون قیراطا و
القیراط وحبه فیکون المثقال اربعة ساحبات
اربعة **وحبه** مثقال چهار و نیم ماشه است **المثقال**
ستة و ثلثون حبة و هو عشرون قیراطا و
الفی خمس شعرات **ب** ده درم شرعی زر هفت مثقال
کان دو تولچه هفت هشت جو ملک دو درم را چهار قیراط باشد
و یک دینار را بیست قیراط باشد **و قیراط** یک حبه
و چهار خمس حبه باشد و چهار قیراط را یک درم باشد
که ربع تولچه و یک حبه و خمس است **و یک قیراط** را پنج
جو باشد و دو جو را یک حبه باشد **و حبه** گهنگچی را
گویند **و شعیر** را نیز حبه میگویند و در تتمه اربع حبة
نخ

۱۵

و ماشه هشت رتی و تولچه را نه ماشه و سرخ سپید
ده و نیم ماشه و بهلولی اشرافی ماشه و استار
بیست و یک تولچه و من هشت صد و یک تولچه را
نود و شش حبه باشد و سه حبه را یک دال و سه دال را
یکتولچه باشد و یکتولچه را دو انه ماشه و یکماشه
را هشت حبه باشد و یک حبه را دو جو باشد پس یکماشه را
شانزده جو باشد پس بشرعی یکصد و هشتاد مثقال
باشد و مثقال بیست قیراط است و قیراط پنج
جو مقرر گرفی من هژده هزار جو باشد رایت
فی باب الذکوة من شرح الوقایة تمت تمام
بعون الله او زمان من تصنیف میر موسی
استرابادی والله اعلم بالصواب
بیوم الثلثاء بهر روز [illegible] ۱۲ [illegible] عشر [illegible]